

## نگاهی دیگر به کتاب المراجعات

حامد حفني داود

\* ترجمه: مرتضى دهقان

**چکیده:** مجموعه مناظرات مكتوب در باب نصوص امامت، ميان سيد عبدالحسين شرف الدين و شيخ سليم بشرى - دو دانشمند معروف شيعه و سنتى - در طول سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۳ قمری، كتاب «المراجعات» را سامان داد که در يكصد سال اخیر، اهمیت و جایگاه ویژه‌ای یافته است. نویسنده این مقاله - که استاد سنتى مصری است - در این گفتار، در باب شیوه‌های صحیح مناظره سخن می‌گوید که گاه تحت تأثیر تعصّبهاي مذهبی، گروهی و سیاسی قرار گرفته است. آن‌گاه به اهمیت این سلسله مناظرات در دهه سوم و چهارم قرن چهاردهم هجری می‌پردازد و نکاتی درباره كتاب المراجعات باز می‌گويد.

**کلید واژه‌ها:** المراجعات (كتاب) / شرف الدين، سيد عبدالحسين / بشرى، سليم / مناظرات ديني / نصوص امامت.

### اشاره

خداؤندا از تو یاري می جوييم و هدایت می طلبيم، هم در گفتار و هم در كردار؛ زира

---

\*. کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث، مدرس دانشگاه آزاد اسلامی.

نیرو و توانی جز بوسیلهٔ تو وجود ندارد. سپس بر سرور پیامبران و فرستادگانت، محمدبن عبدالله<sup>علیه السلام</sup> درود و سلام می‌فرستیم، آن که راهنما و نجات‌بخش انسانیت است، از تاریکیهای به هم برآمده و تیرگی و گمراهی به سوی پلکانهای نور و ایمان. کتاب «المراجعات» اثری بزرگ است که یکی از برجسته‌ترین دانشمندان اسلام آن را به شیوه‌گفت و گوی خالص علمی نوشته است؛ فردی که در سخن‌گفتن متصف به پاکی و نوآوری و دور از یاوه‌گویی و مبتذل‌نویسی است؛ دانشوری با اخلاص فراوان که ناشی از وصول او به حق و حقیقت است و از هر هدفی جز آن، به دور است. و می‌دانیم که حقیقت همان «حکمت» جاویدان است؛ و علم و حکمت دو همزادند که انسان مؤمن آن دورا می‌جوید، در هر کجا که آنها را بیابد.

این گفت و گو، میان دو عالم بزرگوار صورت گرفته است؛ دو دانشمندی که نمایان‌گر دو جانب امت محمد<sup>علیه السلام</sup>، یعنی سنّی و شیعه‌اند. و هر کدام، از جهت علمی و خلق و خوی و ادب در مذهب خود، جایگاه و منزلت واقعی و خاص و ویژه خود را دارند.

یکی از آن دو، عالم جلیل القدر، شیخ سلیم بشری، شیخ‌الاسلام و بزرگ محدثان در کشور مصر است و دیگری، سید شریف، حضرت علامه بزرگوار، سید عبدالحسین شرف‌الدین است، پیشوای عالمان شیعه و پیشو و حافظان و محدثان شیعه در کشور لبنان.

این جایگاه ویژه، سبب شده است که این گفت و گو ارزش خاص و اثر ویژه خود را داشته باشد؛ نه تنها در روزگاری که این گفت و گو در آن صورت گرفت، بلکه این ارزش و اثر برای زمان ما و نسلهای آینده نیز جریان خواهد داشت.

غالباً در هر مناظره، هر طرف می‌کوشد تا بر مخالف خود پیروز شود و دلیل اورا با دلیل قوی‌تر در هم کوبد، تا دیگر فرصتی برای پیروز شدن و چیرگی وی باقی نماند؛ اما در روش مناظره میان این دو عالم، امر جدیدی می‌بینیم که در جای دیگری

ندیده‌ایم؛ مگر در روش اسلامی در فن مناظره و بحث دو جانبه. در این شیوه، هریک از طرفین مباحثه می‌کوشد و اصرار دارد که به حقیقت برسد؛ هرجا که آن را بیابد. بدین‌رو، هیچ‌یک از دو طرف، آن مقدار که خواهان وصول به حقیقت است - هرچند که این حقیقت در برهان و دلیل طرف دیگر باشد - در جستجوی چاره‌جوبی برای مقابله با حریف خود یا دستیابی به آگاهی و علم او، یا برتری یافتن بر او نیست.

این مسئله امری است که این دو عالم را به گفت و گویی علمی سامان یافته بر می‌انگیزد که راهنمای سوی «حق» باشد و دست آن دو و خوانندگان را بگیرد و ایشان را یاری کند تا به شیوه اسلامی سالم و بی‌نقص دست یابند. این همان چیزی است که ما، شتاب‌زده و فشرده به آن پرداختیم و در سطور آینده آن را توضیح می‌دهیم.

مناظره‌کنندگان غالباً می‌کوشند که تنها شیوه علمی را هدف خویش قرار دهند تا از نزدیک‌ترین راه به حقیقت برسند؛ اما دو دانشمند بزرگوار ما، میان دوروش علمی - ادبی جمع کرده‌اند. از این‌رو، گفت و گوی دو جانبۀ ایشان در واقع دائرة‌المعارفی است گسترده که خوانندۀ حقایق دو مذهب سنّی و شیعی را از آن‌الهام می‌گیرد؛ همان‌گونه که از آن دو بزرگوار، برترین روشهای شناخته شده ادبی در ابتدای قرن چهاردهم را ملهم می‌شود. همین امر، این نوشتار را به مزرعه و بوستانی گسترده بدل کرده است که خوانندگان در آنها هرچه از میوه‌های دانش و نتایج ادبی برایشان دل پسند باشد، می‌یابند. همین مسئله، کتاب را رکن و ستونی استوار در میان کتابهای اسلامی و ادبیات عربی، کرده است.

این گفت و گوی دو جانبۀ ارزشمند، یکصد و دوازده نامۀ علمی را دربر می‌گیرد که میان این دو دانشمند جلیل القدر جریان داشته است؛ در اوایل قرن چهاردهم هجری، یعنی میان ذی‌قعدۀ ۱۳۲۹ ه و جمادی الاولای ۱۳۳۳ ه.

این تأیف، تجلی و ارزش بیشتری، به سبب زمان پیدایش خود می‌یابد؛ یعنی آن هنگام که فروزش و تابندگی یافته و خوانندگان شیعه و سنتی بدان روی آورده‌اند؛ زیرا این کتاب را مؤلفش در اوایل قرن چهاردهم و میان دهه سوم و چهارم گرد آورده است، در فاصله زمانی دشواری که استعمارگران با سرنوشت امت عرب بازی می‌کردند و راهی برای رسیدن به اهداف پلید خود نمی‌یافتد، جز ایجاد تفرقه میان مسلمین و بهره‌گیری از اختلافات مذهبی، به منظور در هم کوبیدن کاخ ملیّت عرب و دین اسلام؛ که شکاف و اختلافات در اوایل این قرن به اوج خود رسیده بود.

البتّه پیدایش ریشه‌های بلند این شکاف و تفرقه به روزگار اموی باز می‌گردد؛ آن هنگام که مسلمانان در نیمه‌های قرن اول، به دو اردوگاه مخالف تقسیم شدند: اردوگاه اول به رهبری یزید بن معاویه، واردوگاه دوم به رهبری ابا عبد الله الحسین<sup>علیهم السلام</sup> در حادثه کربلا. به این ترتیب، اختلاف میان دو اردوگاه در طول دو دوره اموی و عباسی ادامه یافت. این اختلاف و درگیری بیشتر پیرامون زندگی سیاسی و نظام حکومتی بود و جز مواردی اندک، به امر اعتقادی مربوط نمی‌شد. از این رو، بزرگان دوگروه، جز در مواردی انگشت شمار، جرئت نمی‌کردند یکدیگر را تکفیر کنند.

سلط مغولان بر بغداد و برانداختن حکومت عباسیان، این اختلافات را به اختلافات مذهبی تبدیل کرد؛ تا آنجا که فروع فقهی را - که از قرآن و سنت برگرفته می‌شد - در برگرفت. البتّه قانونگذاری و فقه اسلامی بر این دو مصدر اساسی تکیه می‌کند، اما این امر، برای پایان بخشیدن به این اختلافات کافی نبود؛ زیرا هریک از دوگروه بر روایات خود تکیه می‌کرد و روایات و منقولات دیگری را قبول نداشت.

شیعیان جز بر آنچه از امامان اهل بیت<sup>علیهم السلام</sup> روایت می‌کنند، اعتماد ندارند و به روایات و احادیث دیگران جز در محدودی موارد، اهمیّت نمی‌دهند، با این استدلال که این خاندان<sup>علیهم السلام</sup> به سخن جدّشان<sup>علیهم السلام</sup> از دیگران آگاه‌ترند و می‌گویند:

«خانگی داند که اندر خانه چیست».



در مقابل، اهل سنت می‌گویند: روایت و نقل حدیث، فن و دانشی است که دانشمندان و عالمان متخصص در علوم حدیث را می‌طلبند. ائمه علیهم السلام از جمله افراد مورد وثوق‌اند که مردمان آثارشان را متبیرک می‌شمارند و به اخلاقشان تأسی می‌جویند؛ اما روایت حدیث، مردان و متخصصان خود را می‌طلبند و این امر، منحصر به ایشان است نه دیگران.

البته امامیه، به این اعتراض پاسخ داده و گفته‌اند که نزد ایشان نیز همانند اهل سنت بزرگان و متخصصانی در علوم حدیث و علم جرح و تعديل (رجال) وجود دارند. همین قدر کافی است که بدانیم در کتب صحاح ستة -که مورد وثوق اهل سنت است- راویان بسیاری هستند که شیعه به آنها اعتماد می‌کنند؛ همانند: سدی، جعفی، نخعی، شعبة بن حجاج، طاوس بن کیسان، عبد الرزاق محدث و علی بن منذر شیخ ترمذی و نسائی، و افراد دیگری که امام شرف الدین در کتاب خود (المراجعات) به آنها تصریح کرده است.

در عین حال، باید بگوییم که اختلافات سیاسی که امت عرب و امت مسلمان در داخل به آن گرفتار شده‌اند و استعمارگران و بازیگران در خارج (از جامعه اسلامی) آن را به بازی گرفته‌اند، تأثیر فراوانی در ایجاد تفرقه و دشمنی داشته، آن‌گونه که گروهی را به تکفیر گروه دیگر واداشته است، تا آنجاکه این بلا و آسیب، از دیرباز، یعنی اوائل این قرن، ضعف و سستی فراوانی در صفوف مسلمانان ایجاد کرده است.

از سوی دیگر، تصوّف نیز در این دوره از تاریخ اسلام نقش مهمی داشته است؛ زیرا در آن هنگام، تصوّف به نهایت رشد خود از جهت دگرگونیهای سیر و سلوکی و طریقه‌های متعدد رسیده بود؛ آن‌گونه که این طریقه‌ها افزون بر صد بودند.

شاید بتوان گفت که دگرگونی غیرمنتظره‌ای که تصوّف در اوائل این سده به آن رسید، به این مصیبت باز می‌گردد که مسلمانان سلطه و حکومت اجتماعی و

ظاهری خود را از دست دادند؛ از این‌رو، به سلطنت روحی و باطنی پناه بردن و به سرعت در این فاصله به سوی جایگزینی چیزی شتافتند که آن را از دست داده بودند. تصوّف در آن روزگار دشوار همانند واحه (درختزاری در کویر) بود که مسافر از سختی سفر و دشواری راه در سایه آن، استراحتی می‌کند. و بدین جهت بود که بسیاری از مردمان، هنگامی که قدرت و حکومت اجتماعی - سیاسی را از دست دادند، برای آرامشی روحی به آن روی آوردند.

در عین حال، باید بگوییم اگر در این دوره، «تصوّف» و طریقه‌های گوناگونش نبود، عوامل تفرقه میان سنّی و شیعه عمیق‌تر و شدیدتر از آنچه می‌بینیم شده بود. متصوّفه بر مبنای برداشتی که از آداب اسلامی و خلق و خوی پیامبر بزرگ ﷺ داشتند و مدعای فروتنی و خاکساری و به دور افکنند تعصّبات بودند و همچنین ادعای اعراض از آلودگی‌های دنیا و جلوه‌های بی‌ارزش آن، همانند دریچه اطمینانی میان دو بخش امّت محمد ﷺ بودند؛ زیرا به حکم طبیعت سیر و سلوکشان، داعیانی برای برادری و دلسوزی، و عمل کنندگان به کتاب و سنت بودند.

مع الوصف، باید گفت که روی آوردن به تصوّف، به تنها یی، درمانی کافی برای تفرقه و از میان بردن اختلافات مذهبی نبوده است؛ چراکه تکیه و اعتماد تصوّف، در شیوه‌هایش برای چاره‌جویی مشکلات، همان چیزهایی است که استعمارگران آتش آن را دامن می‌زنند و آنها را میان دو فرقه شعله‌ورتر می‌کنند. برای این وضعیت، جهشی اصلاحی و نهضتی علمی لازم بود تا بتوانند عوامل اختلاف‌زا را درمانی بنیادی و ریشه‌ای کند.

در چنین اوضاعی بود که این دو عالم برجسته از میان دو اردوگاه سنّی و شیعی، دست به اقدام زدند؛ در یکی از ظلمانی و تیره‌ترین دورانهایی که برای خوانندگان بازگفتیم.

بنابراین، این دو بزرگوار در روزگاری به پا خاستند که اندیشه اسلامی، بیش از هر زمانی نیازمند بود که این سخن را آشکار و این شکاف را اصلاح و مرمت کند؛ خلل



و شکافی که در طول زمانهای گذشته سبب از میان بردن «وحدت اسلامی» بوده است.

به این ترتیب، این عنایت و لطفی از سوی خداوند سبحانه برای این امت بود؛ امّتی که سرور پیامبران ﷺ درباره آن فرموده است: به هیچ امّتی، چنان یقینی داده نشده است که به امّت من داده شده. آری این تقدیری الاهی بود که این دو اندیشمند سختکوش بر تخت اندیشه و فرهنگ اسلامی، در سرآغاز این دوره تکیه بزنند؛ در زمانی که اسلام بیش از هر زمان دیگری نیاز داشت تا فردی اداره امورش را به دست گیرد و صفاتی آن را متّحد کند...

چنین شد که این کتاب ارزشمند، سنگ بنای استواری در نزدیک‌سازی دو بخش از مسلمانان و از میان بردن عوامل اختلافات مذهبی میان آن دو فرقه شد.

همچنان که این کتاب بیانگر شماری از مسائلی بود که شیعه آنها را معتبر می‌شمارد و اصلی بنیادین در میان اصول و اركان مذهب خود می‌داند، که سرآغاز آنها «نصّ» بر امامت و خلافت علی علیه السلام است، و «عصمت» امامان از آل زهرا و علی علیه السلام.

در حالی که برادران سنّی ایشان، در مقابل این اعتقاد، می‌گویند که الزام‌آور بودن «نصّ» فقط در «عبادات» است. و اگر جز این باشد، لازمه‌اش فاسق شمردن برخی صحابه است؛ حال آنکه رسول خدا علیه السلام از این کار حساس و مهم نهی فرموده و مسلمانان را بر حذر داشته است؛ چنان که کلام مشهور او در مورد نظام حکومت چنین است:

«تا زمانی که حاکمان اسلامی، نماز را در میان شما به پا می‌دارند، از ایشان اطاعت کنید.»  
همچنین اهل سنت می‌گویند که «عصمت» اصطلاح ویژه و خاصی است که اطلاق آن جز بر پیامبران علیهم السلام جایز نیست.

علاوه بر آنچه گفته شد، این کتاب امور فراوانی را بیان می‌دارد که مورد قبول فرقین است؛ از جمله پذیرش احادیث رسول خدا علیه السلام به عنوان یکی از مصادر تشريع و



قانونگذاری. بدین جهت، می‌بینیم که علامه سید شرف الدین، ثابت می‌کند که گروه محدّثان مورد قبول شیعه و سلسله سندهای ایشان، عیناً همان است که در مصادر حدیثی مورد قبول اهل سنت آمده است. این امر خود به تنها یکی از مهم‌ترین عواملی است که تعصّبات فقهی و اختلافات فیما بین فرقین را از میان می‌برد.

بدین ترتیب، پس از این، چیزی جز اختلافات فقهی نمی‌بینیم که آن هم در محدوده «فروع» قرار می‌گیرد؛ آن گونه که مسائل فرعی در فقه هم از مسائلی همانند مسح پاهای در وضو، و پاسخ گفتن نمازگزار به سلام‌کننده به همان لفظی که سلام کرده، تجاوز نمی‌کند، که آنها هم شاهدی در سنت گرانقدر دارند. سرانجام مسائل یادشده در بین شیعه و سنّی - از نظر روش علمی جدید - همانند اختلافات فرعی و جزئی میان مذاهب چهارگانه اهل سنت خواهد بود.

اکنون ما به این فرا می‌خوانیم که نظر اهل سنت نسبت به «شیعه امامیه» باید دیدگاهی صرفاً فقهی و دور از تعصّبات باشد، و اختلافات فقهی میان خود و ایشان را هم همانند دیدگاه ما به اختلافات میان حنفی‌ها، مالکی‌ها، شافعی‌ها و حنبلی‌ها بدانند. بر این مبنای دایره اختلاف میان «شیعه و سنّی» بسیار کوچک می‌شود و عصیت‌های کینه‌آور برای همیشه از میان می‌روند. و این هنگام است که به وحدت کلمه‌ای که خداوند در قرآن کریم به آن فرمان داده، وفا و عمل کرده‌ایم؛ همان‌گونه که فرموده است: «همگان به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید». و فرمود: «ونزاع و ستیزه نکنید تا سست شوید و شوکت‌تان از میان برود». و نیز فرموده است: «آنان که دینشان را قطعه کردند و خویش دسته‌هایی شدند، تو نسبت به آنها تکلیفی نداری». تنها با این روش است که می‌توانیم گناهان قلبی همانند: حسد، کینه‌توزی، نفاق و به خصوص، گسترش تفرقه و جدایی میان صفاتی مسلمانان را از میان برداریم. می‌دانیم که این امور از بزرگ‌ترین مسائلی است که رسول خدا ﷺ از آنها نهی

فرموده و هشدار داده و آنها را عوامل نابود کننده‌ای شمرده است که چیزی را باقی و بر جا نمی‌گذارد.

همان گونه که پسر عمومی شریف ما (سید شرف الدین) در این اثر گران‌سنگ خود، از سلمه جعفی نقل می‌کند که می‌گوید: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: ای پیامبر خدا، اگر حاکمانی بر ما مسلط شدند که حقشان را از ما می‌خواستند، اماً ما را از حق خودمان باز می‌داشتند، به فرمان شما در برابر آنان چه کنیم؟ فرمود: «بشنوید و اطاعت کنید که ایشان مسؤول عملشان هستند و شما هم مسؤول عملتان هستید».

همچنین در حدیث حذیفة بن یمان رض، پیامبر خدا ﷺ فرمودند: بعد از این، پیشوایانی خواهند آمد که هدایت مرا نمی‌پذیرند و به سنت من اقتداء نمی‌کنند و به زودی، در میان ایشان مردانی به پا می‌خیزند که دلهایشان، دلهای شیاطین است و فقط در بدنهای آدمی هستند. حذیفه از پیامبر پرسید: اگر آن زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمود: به سخن حاکم گوش بده و از او اطاعت کن؛ هرچند که بر پشت بزند و مالت را بگیرد، باز هم به او گوش بده و از وی اطاعت کن.

آری، شایسته است که نسبت به صحابه، از این احکام عادلانه تجاوز نکنیم و میان نقد اخلاقی و نقد سیاسی تفاوت قائل شویم و آنچه را گفتیم، نادیده نگیریم و آن را از دست ندهیم و توجه داشته باشیم که گذشتگان آن را پذیرفته بودند. اگر ما جایز بودن نقد از جهت سیاسی را رهانکیم، به یقین، مخالفت کرده‌ایم با آنچه گذشتگان (و اهل حدیث) و اشاعره جایز می‌شمرند؛ در حالی که آنان بزرگان اهل سنت بودند؛ همان‌طور که در این صورت، نقلهای موّرخان را بی‌ارزش دانسته، ایشان را به فسق و سرکشی متهم کرده‌ایم. و اگر این‌گونه باشد، باید ایشان آنچه نوشه بودند، آتش می‌زدند و از میان می‌برند؛ اماً این امر چیزی نیست که هیچ خردمندی بپذیرد.

به یقین، آن نسیم پایداری که این کتاب گران‌قدر پدید آورده و در گوش هر سنّی و





شیعی دائمًا فریاد می‌زند، این است که: در پرتو تربیت و ادب رسول خدا<sup>علیه السلام</sup>، به هم‌دیگر نزدیک شوید و با هم الفت بگیرید و رهنمودهای خدای متعال و رسولش<sup>علیه السلام</sup> را -که به هم ترحم کنید؛ دوستی بورزید، مددکار یکدیگر باشید و با هم مهربانی کنید -به جایگاه عملی برسانیم و مطمئن باشیم که این شیوه آثار خود را به جا خواهد گذارد.

هیچ دلیلی بر تأثیرات این کتاب در نسل گذشته و معاصر ما، قوی‌تر از این نیست که گروهی از پیشوایان اندیشه، در مصر و عراق و ایران و دیگر سرزمینهای اسلامی پدید آمدند که دعوتگر تقریب و نزدیکی میان مذاهب در مصر و ایران شدند. و اینان مشعل دعوت و فراخوانی را به دست گرفتند و مجلات و فصلنامه‌هایی را منتشر کردند و سیره گذشتگان صالح و نیکوکار را به اذهان و افکار مسلمانان بازگرداندند و سخن رسول خدا<sup>علیه السلام</sup> را در مورد احادیث و اخبار آینده، تحقق بخشیدند؛ از جمله اینکه فرمود: «امّت من امّت مبارکی است و دانسته نمی‌شود که آغاز آن خیر است یا پایان آن». <sup>۱</sup>

و بیان دیگر حضرتش: «هیچ امّتی، یقین امّت مرا نخواهد داشت.» و کلام دیگرش: «مردان گروهی را درک می‌کنند که همانند یا بهتر از شما هستند. و خداوند خوار نمی‌کند امّتی را که من سرآغاز آن هستم و عیسی<sup>علیه السلام</sup> پسر مریم<sup>علیها السلام</sup> در پایان آن.» که جبر بن نضیر آن را روایت کرده و حاکم در مستدرک خود آورده است.

در پایان این سخن عجولانه و مختصر، لازم می‌دانم که تقدیر و تشکر کنم از برادر دینی ام سید مرتضی رضوی که کوششی پاک و خالصانه برای نشر این کتاب گران‌سنگ، به کار گرفت و آن را به صورتی تحقیق شده در دسترس خواننده مسلمان شرق و غرب گیتی قرار داد.

باید بگوییم که این کتاب بهترین هدیه و یادبودی است برای هر فرد مسلمان منصفی

۱. الجامع الصغير، ج ۱، ص ۱۰۹.

که به تقریب و نزدیک شدن مسلمانان و دور افکنندن اختلافات فرامی خواند.  
در پایان باید یادآور شوم که خشنودی خداوند، تنها امری بود که از حدود بیست و  
پنج سال پیش تاکنون، ما را وا داشته است که به حال ناشر محترم در نشر این کتاب  
و امثال آن، غبطه بخوریم. خداوند ما و ایشان را به آنچه دوست می دارد و به آن  
خشند است، راهنمایی کند و زبانهای ما را از سخنان ریاکارانه و مبتذل، پاک گرداند  
و اعمال و گفتار ما را خالصانه برای خشنودی خودش نگاه دارد.



## گذری در نصوص امیرالمؤمنین بر امامت امام حسن مجتبی علیه السلام

### [نکته‌های پژوهشی - ۹]

آیت‌الله علی احمدی میانجی

\* ترجمه: مهدی ناصری

**چکیده:** نویسنده در پاسخ به نامه و درخواست دکتر محمد حمید الله حیدرآبادی در سال ۱۳۸۷ قمری، نصوص امامت امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر امامت امام حسن مجتبی علیه السلام را در چند گروه نقل می‌کند:

اول، اخبار کلی امامت؛ مانند حدیث ثقلین و سفینه. دوم، اخباری که نص بر امامت دوازده امام را به اجمال می‌رساند. سوم، اخباری که نام دوازده امام را به صراحة یاد می‌کند. چهارم، اخباری که به طور خاص مربوط به حسین علیه السلام است. پنجم، اخباری که در کلمات امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است. منابع نگارنده مهم ترین منابع حدیثی و تاریخی شیعه و سنی است.

**کلید واژه:** نصوص امامت / امام حسن مجتبی علیه السلام.

### اشاره

در باره مرحوم آیت‌الله میرزا علی احمدی میانجی (۱۳۰۵-۱۳۷۹ شمسی) پیش از این سخن گفته‌ایم. (سفینه، شماره ۱۳، ص ۹۴-۹۵) آنچه در پی می‌آید، ترجمه

\* استادیار دانشگاه قم.



گفتاری از ایشان است به زبان عربی که برای نخستین بار، به اهتمام استاد سید هادی خسروشاهی در فصلنامه پیام بهارستان (نشریه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۷ (بهار ۱۳۸۹)، ص ۷۵-۹۰) در ضمن مقاله «اسناد و یادداشت‌هایی درباره پروفسور حمیدالله و آیت‌الله احمدی میانجی» منتشر یافته است.

براساس توضیحات استاد خسروشاهی، بیش از چهل سال پیش، پس از ملاقاتی که در سال ۱۳۴۷ شمسی با دکتر محمد حمیدالله حیدرآبادی داشمند هندی مقیم پاریس در آن شهر داشته‌اند، دکتر حمیدالله، نامه‌ای به آقای خسروشاهی نوشت و ضمن آن، در باب کتاب «اصل الشیعة و اصولها» تألیف آیت‌الله کاشف الغطاء، سخن گفته است. او در نامه، از نصوص امیرالمؤمنین بر امامت امام مجتبی علیه السلام می‌پرسد. آقای خسروشاهی نیز نامه را به آیت‌الله میرزا علی احمدی میانجی ارجاع داده که مرحوم احمدی در زمانی کوتاه - کمتر از ده روز - به آن پاسخ گفته است: یکی از نکات مهم در این میان، پیوند علمی دانشوران فریقین است در زمانی که ارتباطات به دشواری انجام می‌گرفت. ضرورت این گونه پیوندها را امروزه در عصر ارتباطات، باید بسیار بیشتر از گذشته، جدی دانست.

دکتر محمد حمیدالله، در محرم ۱۳۲۶ هجری قمری، در حیدرآباد هند زاده شد. دروس مقدماتی را در هند خواند. کارشناسی تا دکترای حقوق را در دانشگاه‌های مختلف آلمان و پاریس به پایان رساند.

وی بر چندین زبان تسلط داشت؛ از جمله: اردو، فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه، ایتالیایی، آلمانی، ترکی، روسی. تخصص اصلی او فقه و قانون بین‌المللی اسلامی بود و درباره اسناد و پیمانها، آثار عدیده نگاشت. علاوه بر شصت سال تدریس، بیش از ۱۶۰ جلد کتاب را تألیف و تحقیق و تصحیح کرد و بیش از نهصد مقاله به زبانهای مختلف نوشت. با دائرة المعارفهای مختلف نیز همکاری داشت.



او به سال ۱۴۲۲ قمری / ۲۰۰۲ میلادی درگذشت.

دکتر محمد حمیدالله در ضمن نامه خود به استاد خسرو شاهی، به تاریخ ۸

شوال ۱۳۸۷ قمری از فرانسه - می نویسد:

من دیدگاههای خاورشناسان و استناد به آنها را دوست ندارم؛ زیرا آنها  
-چنان که بر شما پنهان نیست - به هر بعنه‌ای به پراکندن صفوی اهل قبله  
اهتمام می‌ورزند.

... مؤلف مرحوم در صفحه ۱۰۹ سطر ۱۳ می نویسد:

علی علیل فرزندش حسن علیل را وصی خود قرار داد.

کاش می دانستم که آیا برای شما امکان دارد که مرا به مأخذ و مستندی تاریخی  
ارجاع دهید که سرور ما علی - رضی الله عنه - فرزندش را ولی عهد نامیده است؛  
چرا که این مطلب، اهمیت زیادی در تاریخ علم حقوق، نزد مسلمانان دارد. من در  
این چند سال، همواره از دانشوران در این مورد پرسیده‌ام و کتابها را تصفح کرده‌ام؛  
بدون اینکه به نتیجه‌ای برسم. البته این مطلب در کتابهای عقاید آمده، ولی در  
کتابهای تاریخ یاد نشده است. در منابع تاریخی، یک نامه برای سرور ما علی علیل  
شناخته شده، ولی در آن یادی از حکومت و امامت یا خلافت نیست؛ بلکه فقط در  
باب مسائل خانوادگی است. اگر وصیت‌نامه‌ای دیگر موجود است که از امامت یاد  
کرده، این همان است که در پی آنم.

اگر مرحوم مؤلف (شیخ محمد حسین کاشف الغطاء) زنده بود، برخی از  
مواردی را که بدان می‌اندیشم، بر او عرضه می‌داشتم؛ مانند یک مورخ که احوال  
صدر اسلام را می‌نگارد.

عافیت شما مستدام باد. محمد حمید الله.

پاسخ نامه آیت الله احمدی میانجی

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای خسرو شاهی

پس از سلام، نامه شریفه زیارت شد و از مضمون آن اطلاع حاصل گردید. از حُسن ظَنْ و لطف آن دوست گرامی متشکرم. ذیلاً در جواب آن دانشمند محترم، مطالب آتیه را که در یادداشت‌های قدیمی موجود بود، به ضمیمه آنچه فعلاً در دسترس موجود بود، نوشتم. امید است مقبول افتند.<sup>۱</sup>

آنچه امامیه براساس نصوص متواتر و ادلّه عقلی به آن اعتقاد دارد، این است که امامت همانند نبّوت، منصبی الاهی است. همان‌گونه که نبّوت و انتخاب پیامبر در اختیار بشر نیست، امام نیز از جانب خدای سبحانه معین می‌شود. برهان این موضوع نیز در کتابهای کلامی یاد شده است.

بدین‌روی، عقیده امامیه آن است که خدای سبحانه، امامان دوازده‌گانه را به زیان پیامبر پاک نهاد، معین ساخته که توسط آیات قرآن کریم و نصوص متواتر روشن شده است.

بر این مبنای، برای امامت امام حسن سبط اکبر - صلوات الله عليه - به روایاتی استدلال می‌شود که به گونهٔ متواتر نقل شده و ما، بر اساس تقسیم خود، آنها را در چند گروه گرد می‌آوریم.

### گروه اوّل: [اخبار کلّی امامت]

خبر واردہ‌ای که به طور کلّی، امامت خاندان پاک نهاد پیامبر را می‌رساند. این خبار در کتابهای حدیث و تاریخ، متواتر است که گروهی از دانشوران علم الحدیث آنها را در کتابهای خود مانند المراجعات و عبقات الانوار آورده‌اند. این خبار همچنین، در کتب مربوط به فضائل که برادران اهل تسنن ما نوشته‌اند نیز آمده است؛ همچون: ینابیع المؤودة، ذخائر العقبى، الفصول المهمة، نور الابصار، اسعاف الراغبين.

در این گروه چند حديث یاد می شود:

۱. حديث ثقلین: «إِنَّ تَارِكَ فِيْكُمُ الْثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعَرْقَيْ وَأَهْلَ بَيْتِيْ». این حديث را دانشوران شیعه و سنتی به تواتر نقل کرده‌اند.
۲. حديث سفینه: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِيْ كَسْفِيَّةُ نُوحٍ، مَنْ رَكِبَهَا نَجَّىٰ وَمَنْ تَحَلَّفَ عَنْهَا غَرَقٌ.» این حديث را نیز دانشوران شیعه و سنتی به تواتر نقل کرده‌اند.
۳. حديث: «الْخَلْفَاءُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ كَعْدَةً نَقْبَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ.» این حديث را نیز دانشوران شیعه و سنتی نقل کرده‌اند. و قندوزی در یتابیع المودة ص ۴۴۵ تا ۴۴۷ بعد از ذکر اسانید حديث، تحقیقی ژرف درباره آن آورده است.
۴. حديث: «النَّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ وَأَهْلُ بَيْتِيْ أَمَانٌ لِأَمْمَيْ مِنَ الْخَلَافَةِ.»

(المراجعات، ص ۵۲)

این باب، گسترده است. هر که می خواهد، باید به کتابهایی مانند المراجعات علامه شرف الدین، عبقات و الغدیر رجوع کند.

**گروه دوم: اخباری که نصّ بر نیابت و امامت امامان دوازده‌گانه را به اجمال می‌رساند**

این‌گونه اخبار در منابعی مانند اثابة الهداء ج ۲، ص ۲۴۴ تا ۵۶۶، الکافی ج ۱، ص ۵۲۵ تا ۵۳۵ و یتابیع المودة ص ۴۴۰ به نقل از منابع معتبر آمده است.

**گروه سوم: اخباری که نام دوازده امام را به صراحة یاد می‌کند**  
در مورد این اخبار، به منابع پیش گفته رجوع شود.

**گروه چهارم [اخباری که به طور خاص مربوط به حسین بن علی است]**

در این گروه چند حديث یاد می شود:

۱. پیامبر ﷺ به حسین بن علی فرمود: «شما دو تن، امامید و مادرتان به یقین شافعه است.» (حیاة الحسن علیہ السلام، ج ۱،



ص ۴۲؛ نزهة المجالس، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الاتحاف بحب الأشراف ص ۱۲۹؛ نيز: إثابة  
الهداة ج ۵، ص ۱۴۱)

## ۲. حديث نبوی:

**الحسن و الحسين إمامان، قاماً أو قعوا.** (حياة الحسن علیه السلام ج ۱، ص ۴۲؛ إثابة الهداة

ج ۵، ص ۱۴۲ و ۱۳۷ و ۱۳۴)

## ۳. حديث نبوی:

«این حسین، امام است و پسر امام و برادر امام، و پدر امامان نهگانه.» (حياة  
الحسن علیه السلام، به نقل از منهج ابن تیمیه، إثابة الهداة، ج ۵، ص ۱۲۹)

## ۴. امیر المؤمنین علیه السلام خطاب به حسین علیه السلام فرمود:

«شما دو تن پس از من، دو امام و دو سرور جوانان اهل بهشت هستید و دو  
معصومید. خداوند شما رانگاه دارد. ولعنت خدا بر کسی که با شما دو تن  
دشمنی کند.» (إثابة الهداة، ج ۵، ص ۱۳۳)

## ۵. کلام دیگر علوی:

«پسرم، تو ولی امر و ولی دم هستی.» (إثابة الهداة، ج ۵، ص ۱۲۶؛ أصول الكافي،  
ج ۱، ص ۲۹۹)

## ۶. کلام دیگر علوی:

«توبی - ای حسن - وصی من و کسی که پس از من، به امر (امامت)  
می پردازد. و توبی - ای حسین - شریک او در وصیت. پس تا زمان حیاتش،  
ساکت باش و تابع امر او باش. وقتی از دنیا رفت، تو پس از او، سخنگو  
هستی و به امر (امامت) می پردازی.» (إثابة الهداة، ج ۵، ص ۱۴۰)

## ۷. پیامبر ﷺ فرمود:

«حسن و حسین از عترت و اوصیا و جانشینان من‌اند.» (إثابة الهداة، ج ۵،  
ص ۱۳۹)

۸. در کتاب اعلام الوری و کشف الغمة و الشافی آمده است که شیعیان اتفاق نظر

دارند بر اینکه حضرت علی<sup>ع</sup> امامتِ امام حسن<sup>ع</sup> را اعلام نموده است. (اثبات الهداء، ج ۵، ص ۱۳۳ و ۱۳۵ و ۱۴۸)

۹. بی تردید هرکس که کمترین اطلاعی از کتب حدیث و سیره داشته باشد، به خوبی، می‌داند که امامت در دست خداوند بوده و آن را به هرکس که بخواهد، عطا می‌کند و امامت، آن‌گونه که پیامبر پاک صریحاً اعلام کرده‌اند، از آن فرزندان و خاندان پاک اوست. حضرت علی<sup>ع</sup> در این‌باره حقایقی بیان می‌فرماید که بر دانش پژوه پی‌گیر پوشیده نخواهد بود؛ همان‌گونه که در نهج البلاغه، خطبه ۸۳، ۹۳، ۲۳۴، ۹۰، ۱۵۰، ۱۴۳، ۲۱۴ و خطبه‌های دیگر آمده است.

از این‌رو، تعیین امامت به هیچ عنوان در دست بشر نیست؛ بلکه این امر به دست خداوند است که با زبان پیامبر پاک و اولیای خداوند مشخص می‌گردد و پیش از این نیز بخشی از آن را نقل کردیم.

۱۰. مسعودی در مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۲۵ می‌گوید:  
گروهی از مردم گفته‌اند که حضرت علی<sup>ع</sup> دو پسر خویش حسنین<sup>ع</sup> را جانشین خویش اعلام کرده؛ چراکه آن دو با وی در آئه تطهیر شریک‌اند؛ و این سخن بسیاری از افرادی است که معتقد‌اند امام علی<sup>ع</sup> صریحاً حسنین<sup>ع</sup> را جانشین خود اعلام نموده است.

۱۱. محمد کلینی وصیت حضرت علی<sup>ع</sup> را در کافی ج ۱، ص ۲۹۷ تا ۳۰۰ استخراج نموده است. نیز نک: اثابة الهداء، ج ۵، ص ۱۲۱ تا ۱۴۳.

۱۲. در سخنان یاران امیرالمؤمنین<sup>ع</sup> مطالبی هست که بر همین امر دلالت دارد؛ مانند سخن ابن عباس:

ای مردم، این پسر پیامبر شما و جانشین امامتان است؛ پس با او بیعت کنید.»  
(حیاة الحسن<sup>ع</sup> ج ۲، ص ۱۰ به نقل از ارشاد شیخ مفید، ص ۱۶۷؛ مقاتل الطالبین، ص ۳۴؛ اثابة الهداء، ج ۵، ص ۱۳۹)

۱۳. زمانی که خبر شهادت حضرت علی<sup>ع</sup> به گوش أبوالأسود ظالم بن عمرو

(دوئلی) رسید، در ضمن خطبه‌ای طولانی چنین گفت:

حضرت علی<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> وصیت کرده است که امامت پس از ایشان، به فرزند رسول خدا<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> و خاندان مطهر ایشان که در اخلاق همانند پیامبر ند بر سد، و من امیدوارم که خداوند پشتیبان و پناهگاهشان گردد و صدمه‌ای را که از شهادت حضرت علی<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> در دین ایجاد شده، با امامت ایشان (امام حسن<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup>) ترمیم کرده و امت اسلامی را یکپارچه، و آتش فتنه را خاموش گرداند؛ پس با وی (امام حسن<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup>) بیعت کنید تا هدایت یابید...» (قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۴ به نقل از أغاني)

۱۴. در خرائج به نقل از حارت همدانی آمده است: زمانی که امیر المؤمنین<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> از دنیا رفت، مردم به نزد حسن<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> آمدند و به وی گفتند: تو جانشین پدرت و وصی او هستی و ما فرمانبردارت هستیم؛ پس به ما فرمان بده. (إثابة الهدأة، ج ۵، ص ۱۳۵)

**گروه پنجم: اخباری است که در نوشه‌ها و خطبه‌ها و جملات ماندگار امام حسن<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> در طول زندگی شان به جای مانده است.**

۱. امام حسن<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> در خطبه‌ای در مورد زندگی پدرشان چنین فرماید:

ای مردم، خداوند ما را برای خودش برگزیده است... و هیچ دولتی با ما سرستیز ندارد، مگر آنکه عاقبت پیروزی از آنِ ما خواهد گشت و شما خبر آن را به زودی خواهید دانست. (مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۱۵۱؛ کشف الغمة، ص ۱۷۱؛ مروج الذهب فی خطب الحسن<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup> و أمالی شیخ طوسی، ص ۱۵۰ و ۶۳)

۲. کلام دیگر امام حسن<sup>عَلَيْهِ السَّلَامُ</sup>:

زمانی که خداوند منان و رحمان، فرایض را بر شما واجب ساخت، آنها را به خاطر نیاز خود بر شما واجب نکرد؛ بلکه آن فرایض را از فرط رحمت و مهرش نسبت به شما، بر شما واجب کرد... خداوند حجّ و عمره و اقامه نماز و پرداخت زکات و ولایت ما اهل بیت را بر شما واجب دانست... و اگر محمد<sup>صَلَّى اللّٰهُ عَلٰيهِ وَسَلَّمَ</sup> و جانشینانش از فرزندانش نبودند، شما همانند چهارپایان، سرگشته و هاج و واج می‌ماندید و هیچ‌گونه فریضه‌ای را تشخیص نمی‌دادید...

پس زمانی که خداوند با قرار دادن جانشینان و سرپرستانی پس از پیامبرتان بر شما منت نهاد، فرمود: «امروز دینتان را برایتان کامل ساختم و نعمتم را برایتان تمام کردم و اسلام را به عنوان دین برایتان پسندیدم.» (مائده ۵ / ۳) از این رو، خداوند برگردان شما حقوقی را نسبت به اولیای خود قرار داد و به شما فرمان داد تا آن حقوق را به صاحبانش ادا کنید...» (أَمَّا لِشَيْءٍ طَوْسِي، ص ۳۹۹؛ ينابيع المودة، ص ۵۶)

### ۳. امام حسن عسکری در خطبه‌ای بعد از شهادت پدرش، زمانی که خود را برای بیعت آماده کرده بود، فرمود:

من از اهل بیتی هستم که خداوند فرمانبرداری از آنها را در کتابش واجب کرده است... (کشف الغمة، ص ۵۹؛ شیخ مفید در ارشاد؛ ابن عبد ربه در العقد الفربید، ج ۲، ص ۶؛ مقاتل الطالبین، ص ۳۳؛ ابن أبي الحدید، ج ۴، ص ۱۱؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ الاستیعاب ج ۳، ص ۴۸؛ هامش یعنی: الاصابة، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۵۷؛ گنجی شافعی در کفاية الطالب، ص ۳۲؛ الفصول المهمة، ص ۱۶۶؛ مسعودی در اثبات الوصیة، ص ۱۱۹؛ الخرائج، ص ۱۴۶؛ شیخ صدوق در امالی، شیخ طوسی در امالی، ص ۱۶۹؛ در اعيان الشیعه به نقل از أبوالفرج اصفهانی ص ۸۳؛ آورده و گوید: در ینابیع المودة، ص ۱۸۶ به نقل از حاکم نیز آورده است).

۴. ایشان همچنین در خطبه‌ای دیگر پس از آنکه مردم با وی بیعت کردند، فرمود: ماییم حزب پیروزمند خدای. ما فرزندان و نزدیکان رسول خدا و اهل بیت پاک و مطهر و یکی از دو ثقلی هستیم که رسول خدا در میان امتش باقی گذاشت و تالی کتاب خداییم که تفصیل همه چیز در آن است و هیچ سخن باطلی در آن رخنه نکرده است. و کسی که قصد تفسیر آن را دارد باید بر ما تکیه کند؛ چرا که ما در تأویل قرآن، تردید و گمان را کنار زده‌ایم و حقایق قرآن را کاملاً درک کرده و به مرحله یقین دست یافته‌ایم. اینک، از ما اطاعت کنید؛ زیرا فرمانبرداری از ما، بهسان فرمانبرداری از خداوند عز و جل و پیامبرش، بر شما واجب گشته است. خداوند عز و جل می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید، از خداوند و رسولش و اولی الامر اطاعت کنید...»

(مروج الذهب، باب خطبه‌های امام حسن علیه السلام؛ وأمالی شیخ طوسی، ص ۷۳؛ البحار، ج ۱۰، ص ۱۰۰ به نقل از مجالس مفید و امالی شیخ طوسی؛ ینابیع المودة، ص ۱۸ و ۲۵۲)

۵. امام حسن علیه السلام در خطبه‌ای پس از صلح با معاویه، در فضایل پدر و اهل بیت‌شان و نکوهش بنی امیه چنین می‌فرماید:

... معاویه بن صخر پنداشته است که من او را شایسته خلافت دانسته‌ام و خود را شایسته خلافت نمی‌دانم. او دروغ گفته و سوگند به خداوند که از نظر کتاب خدا و به گفته پیامبر، من شایسته‌ترین شخص برای سرپرستی مردمم؛ اما با وجود این، ما اهل بیت، همواره ناشناخته مانده و مورد ستم واقع شده‌ایم... (اما لی شیخ طوسی، ص ۱۰ تا ۱۲؛ البحار، ج ۴؛ باب احتجاج الحسن علیه السلام؛ احتجاج، ص ۱۵۰؛ کشف الغمة، ص ۱۷۱؛ ابن أبيالحديد، ج ۴، ص ۱۶؛ ینابیع المودة، ص ۳۹۹)

۶. ایشان در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید:

جد مهریان و محبویم رسول خدا فرمود که سرپرستی کارها باید به دست دوازده امام از اهل بیت و برگزیدگانش برسد. و هیچ یک از ما از دنیا نخواهد رفت مگر آنکه کشته یا مسموم گردد. (کفاية الأثر خراز قمی؛ البحار، ج ۱۰، ص ۱۰۱)

۷. امام حسن علیه السلام در نامه‌ای به معاویه فرمود:

خداوند محمد علیه السلام را از سر رحمت بر جهانیان، برانگیخت و به وسیله او حق را آشکار کرد... زمانی که پیامبر از دنیا رفت، مردم عرب درباره جانشینی وی به اختلاف افتادند و با هم ستیز کردند. قریشیان گفتند: ما خاندان و نزدیکان پیامبریم و از این‌رو، در جانشینی پیامبر با ما ستیز نکنید؛ چرا که ما شایسته این مقامیم. قبائل عرب نیز این حق را از آن قریش دانستند و حقی را که خداوند به ما داده بود و آنچه را خداوند مشخص کرده بود، زیر پای خود نهادند. قریشیان در حق ما انصاف را رعایت نکردند؛ در حالی که آنان در دین، صاحب فضیلت بوده و در اسلام، پیشتاز بودند؛ مایه شگفتی این است که تو-ای معاویه -در این امر (امر خلافت)،

با ما به ناحق سرستیز داری؛ حال آنکه نه حق شناخته شده‌ای در دنیا داری و نه پیشینه پستدیده‌ای در اسلام... علی‌الله‌آز دنیا رفت و مسلمانان کار خود را به من سپردند؛ پس ای معاویه! خود را از عذاب خداوند نگاه دار. (بن‌ابی‌الحديد ج ۴، ص ۹؛ کشف الغمة و مناقب شهرآشوب، ص ۱۶۶؛ در نسخه مناقب این چنین آمده است: «زمانی که علی بن‌ابی‌طالب از دنیا رفت، سرپرستی امور پس از خود را به من سپرد». حیاة الحسن، ج ۲، ص ۲۶)

#### ۸. ایشان در نامه‌ای دیگر خطاب به معاویه می‌فرماید:

اما بعد، پس خداوند بلند مرتبه، محمد را رحمتی برای جهانیان و نیکی ای برای مؤمنان برانگیخت و او را برای همه مردم جهان قرارداد... زمانی که پیامبر از دنیا رفت، مردم عرب بر سر جانشینی وی و رسیدن به فرمانروایی با یکدیگر نزاع کردند. قریشیان گفتند که ما با پیامبر هم‌قبیله و هم‌خانواده‌ایم و ما از نزدیکان و دوستان وی به حساب می‌آییم؛ از این روی، روا نیست که با ما بر سر جانشینی پیامبر نزاع کنید. مردم عرب نیز سخن قریش را پذیرفتند و در برابر کسانی که با آنان بر سر خلافت پس از پیامبر نزاع داشتند، حق را به قریشیان دادند و به آنان آری گفتند و خلافت را به آنها سپردند. سپس ما به انصاف با قریش احتجاج کردیم؛ به همان ادله‌ای که قریش با مردم عرب احتجاج کردند.

زمانی که ما، اهل بیت محمد و نزدیکان او، با آنها مجادله کردیم و خواستار رفتار منصفانه از آنها شدیم، ما را از خلافت دور ساختند و دست به دست هم دادند و بر همگی ما ستم کردند و نسبت به ما خصوصیت ورزیدند.

پس خداوند به مانوید داده است و او بهترین سرپرست و یاور ماست. ما از ستمگرانی که ظالمانه بر ما چیره شده و حق ما را سلب کرده‌اند، در شگفتیم. اگر آنها صاحب فضیلت می‌بودند و پیشینه‌ای خوب در اسلام داشتند، به دلیل نگرانی که نسبت به دین داریم، از نزاع با آنها خودداری می‌کردیم تا منافقین و گروههای دیگر، راهی برای صدمه زدن به دین به دست نیاوردند یا اینکه انگیزه و سببی برای به تباہی کشیدن دین نیابند.

امروز باید از تو ای معاویه - که ظالمانه بر حقوق ما چیره شده‌ای - در شگفت بود که بر امری غلبه یافته‌ای که به هیچ عنوان، شایستگی آن را نداری، و از طرف دیگر در دین نیز به نیکی و فضیلت شهرت نداری و از هیچ پیشینه خوبی در اسلام نیز برخوردار نیستی... زمانی که علی علیہ السلام از دنیا رفت... زمام حکومت بر مسلمانان پس از خود را به من سپرد؛ از این‌رو، ای معاویه، لجاجت‌ورزی در باطل را کنار بگذار و به آنانی که با من بیعت کرده‌اند ملحق شو. تو خوب می‌دانی که در نزد خداوند و هر انسان ادب آموخته و حق نگهدار و هر دل توبه کننده‌ای، من نسبت به تو، برای امر خلافت سزاوارتیم... (ابن أبيالحدید، ج ۴، ص ۱۲؛ مقاتل الطالبین، ص ۳۷؛ الغدیر، ج ۱، ص ۱۵۹ به نقل از مقاتل الطالبین و جمهورة الرسائل و شرح النهج ابن أبيالحدید؛ حیاة الحسن، ج ۲، ص ۳۰)

#### ۹. امام حسن علیہ السلام در پاسخ به یکی از یارانش که وی را بر سر سازش با معاویه

سرزنش کرده بود، فرمود:

ای ابوسعید، آیا من حجّت خداوند بر بندگانش و امام آنان پس از پارم نیستم؟ ابوسعید گفت: آری. امام فرمود: آیا من کسی نیستم که رسول خدا علیه السلام درباره من و برادرم فرمود که حسن و حسین امام‌اند، چه قیام کنند و چه قیام نکنند؟ ابوسعید گفت: آری. حضرت فرمود: ای ابوسعید! پس من چه در حالت قیام و چه در حالت قعود، امام هستم. ای اباسعید! علیٰ صلح من با معاویه همان علیٰ صلح رسول خدا با بنی ضمرة و بنی اشجع و اهل مکه است؛ زمانی که رسول خدا از حدیبیه بازگشت. آن قبایل نسبت به ظاهر (تنزیل) قرآن کفر ورزیدن و معاویه و یارانش نیز نسبت به تأویل قرآن در کفر به سر می‌برند. ای ابوسعید! اگر من از جانب خداوند متعال، امام قرار داده شده‌ام، بنابراین، رأی و اندیشه من درباره صلح یا جنگ نباید نادرست باشد. (کفاية الأثر؛ إثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۲۹. به نقل از علل الشرایع شیخ صدوق...)

#### ۱۰. امام مجتبی علیہ السلام در پاسخ به برخی از یاران خود فرمودند:

آیا نمی‌دانید که من امام هستم و اطاعت از من بر شما واجب است... آیا نمی‌دانید که برگردن همهٔ ما (اهل بیت) وظیفه‌ای نهاده شده است که باید با سرکش زمانمان بیعت کنیم؛ به جز امام قائم که روح الله عیسی بن مريم پشت سر اونماز می‌گزارد. (الاحتجاج، ص ۱۵۰؛ اعلام الوری، ص ۲۴۴؛ البحار، ج ۱۰ و کفاية الأثر)

۱۱. ایشان همچنین در نامه‌ای دیگر خطاب به معاویه می‌فرماید:

... از حق پیروی کن؛ در این صورت، می‌فهمی که منم اهل حق.» (حیاة الحسن علیہ السلام، ص ۳۸؛ ابن أبيالحدید، ج ۴، ص ۱۲؛ مقائل الطالبین، ص ۴۱؛ مناقب ابن شهرآشوب، ص ۱۴۴، ج ۲)

جملاتِ جاودانه بسیاری در این زمینه وجود دارد که همگی، آنچه را درباره امامت یاد کردیم بیان می‌دارد.

از آنچه یاد کردیم روش‌گشت که پیامبر ﷺ و امیر المؤمنین علیہ السلام صریحاً امامت حسنین علیہ السلام را نشان داده‌اند.

حقیر علی احمدی میانجی در تاریخ ۱۷ شوال ۱۳۸۷ این مطالب را به رشتۀ تحریر درآورده است.